

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سیدهاشم سدید  
۱۲ فبروری ۲۰۱۷

## بهبانہ ای برای تکملة باقی مانده های این تغییر چیست قسمت چهارم

این نظر که هیچ حرفی نباید بدون سند و مدرک گفته شود، نظری کاملاً درست و معقولی است. هر انسان حساسی باید با این نظر موافق باشد.

من بدون مدرک نگفته ام که اولین پوهنتون جهان در مراکش، کمابیش دو صد سال قبل از اولین پوهنتون اروپائی ساخته شده بود. در چندین جا با چنین نظری بر خورده ام. برای این که موضوع را خلاصه نموده باشم، از جانبی چون فکر می کردم که این مطلب را همه انسان های کتاب خوان و با فرهنگ می دانند، قبلاً از آن یادی نکرده و نامی نبردم. نظر به آن چه شما جناب "بارز صاحب" نوشته اید، منابعی را که به این مطلب اشاره نموده اند، از میان چندین منبع انتخاب نموده قسمتی را که ضروری است ترجمه و در زیر نقل می کنم:

«پوهنتون القروئین قدیمی ترین پوهنتونی است در مراکش... این پوهنتون را که به وسیله فاطمی ال - فیهری در سال ۸۵۹ احداث شده است، بعضاً قدیمی ترین پوهنتون جهان می نامند...»  
برای خواندن متن کامل به لینک زیر مراجعه کنید:

[https://en.wikipedia.org/wiki/University\\_of\\_Al\\_Quaraouiyine](https://en.wikipedia.org/wiki/University_of_Al_Quaraouiyine)

مطابق این سند، که سند مشابه آن در سایت "GUINNESS WORLD RECORD" هم نشر شده است، چنان که خوانده شد، پوهنتون "القروئین" در سال ۸۵۹، یعنی ۲۲۹ سال قبل از پوهنتون "بولونیا" تهاداب گذاری شده بود. بر اساس یک نوشته به زبان المانی در ویکی پدیا (گوگل) تهاداب اولین پوهنتون اسلامی به نام "الزیتونه EZ ZITOUNA" در تونس و در سال ۷۳۷ بنا گذاشته شده بود. اگر این تاریخ را با تاریخ تأسیس پوهنتون "بولونیا" مقایسه کنیم، دیده خواهد شد که تفاوت میان تاریخ تهاداب گذاری این دو پوهنتون سر به ۳۵۱ سال می زند - ۱۲۲ سال بیشتر از تأسیس پوهنتون القروئین! لینک این نوشته را نیز برای خواندن متن کامل آن در همین جا کاپی می کنم:

[https://de.wikipedia.org/wiki/Universität\\_Ez-Zitouna](https://de.wikipedia.org/wiki/Universität_Ez-Zitouna)

پیرامون تاریخ تأسیس پوهنتون الازهر مطالب ذیل در صفحه ۲۵۵ کتاب گرانسنگ "تاریخ اسلام کمبریج، جلد اول، نوشته پی. ام. هولت، ان. ک. س. لیمتون و برنارد لوئیس، ترجمه تیمور قادری، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۳، قید شده است:

«این شهر جدید و مرکز خلافت به یک مسجد جامع بزرگ نیز نیاز داشت. در ۲۴ جمادی الاول سال ۳۵۹ هـ جواهر [فرمانده نظامی نیرو های فاطمی - سدید] اولین سنگ بنای این مسجد بزرگ را گذاشت و آن را الازهر نامید. شاید این نام را به افتخار دختر پیامبر (ص) و سر دودمان این سلسله، یعنی فاطمه زهرا انتخاب کرده باشند. اولین نماز، در سال ۳۶۱ هـ / ۹۷۱م. در این مسجد برگزار شد.»

توجه کنید که این پوهنتون نیز از نظر قدامت ۱۱۷ سال پیشتر از اولین پوهنتون در اروپا، که پوهنتون "بولونیا" در ایتالیا می باشد، حسب نوشته خود اروپائیان، تهداب گذاری شده بود:

The 'Nourishing Mother of the Studies' according to its Latin motto, the [University of Bologna](#) was founded in 1088 and, having never been out of operation, holds the title of the oldest university in the world

توضیح این نکته را هم ضروری می دانم که هیچ پوهنتونی در آن دوران به بزرگی و امکانات و رشته های تحصیلی متعدد و مختلف پوهنتون های امروزی نبوده است. همه در ابتداء مدرسه و مکتب بسیار کوچکی بودند و فعالیت های شان به نسبت مدارس ابتدائی امروز هم بسیار محدودتر بوده است، مانند اکادمی افلاطون، که مکتب یا مدرسه آتن - یا مکتب فلسفی - نامیده می شد، و در عکسی که شما جناب "بارز صاحب" در نوشته تان نشر نموده اید، تنها دارای سه اطاق می باشد. اکادمی افلاطون، اصلاً خانه افلاطون بود، که در نزدیکی باغ یا پارکی به نام اکادمی قرار داشت و نام اکادمی هم از همان باغ یا پارک گرفته شده بود.

از همه گذشته یک نکته را من نتوانستم به درستی درک کنم؛ و آن این که اگر اکادمی افلاطون پوهنتون شمرده می شود، آن گونه که جناب "بارز صاحب" تصور می کنند، چرا اروپائیان پوهنتون بولونیا را اولین پوهنتون جهان معرفی می کنند؛ و نه اکادمی افلاطون را؟!؟

در رابطه با تاریخ تأسیس پوهنتون الازهر شما می توانید به اسناد زیادی که توسط منابع مختلف به زبان های اروپائی از جمله زبان انگلیسی چاپ شده است، از آن میان به صفحه ۳۲۸ دکشنری اسلامی آکسفورد، چاپ مطبعه آکسفورد مراجعه نمایید.

*The Oxford Dictionary of Islam. Oxford University Press .0-1951-2559-2 ISBN(2003)p.328*

پیشنهاد من به جناب "بارز صاحب" محترم این است که به جای نشستن و نوشتن، که احتمالاً وقت زیاد تری را در بر خواهد گرفت - همراه با دروس های بیشتر - چند دقیقه ای به چند کتابی که می تواند به عنوان مرجع و منبع معلومات موثق به ایشان کمک کند، یا به گوگل، مراجعه نمایند. این کار یقیناً خیلی از ابهامات موجود در ذهن شان را روشن خواهد ساخت.

در برابر سؤال دوم تان عرض شود که شما نباید از مردمان قرن ها و هزاره های پیشین انتظار فکر روشن و آزادی های مدنی - سیاسی و اندوخته های علمی - تربیتی مردمان امروز جهان، به خصوص مردمان غرب را داشته باشید و دست آورد های علمی - تربیتی آن دوره ها را با دست آورد های علمی - تربیتی امروز جهان مقایسه کنید. مکتب فلسفی افلاطون با سه اطاق کوچک که فوئش از ۴۸ متر مربع بزرگ تر نخواهد بود، با بسیاری از اندیشه های بعضاً غیر قابل قبول آن ها بهترین مثال در این مورد است.

سومری ها، همین طور مصری ها و چینی ها و هندی ها و فلسطینی ها و... در زمان خود دارای تمدن های پیشرفته ای بودند - که یک تعداد از خُلقیات، و خُلقیات ذهنی آن ها را یونانیان پریروز، مسلمانان دیروز و غربیان که امروز

تمدن و فرهنگ آن‌ها سرآمد تمدن و فرهنگ جهان شناخته می‌شود و همه برای رسیدن بدان سر و کله می‌شکنند، اقتباس کردند.

قوانین حمورابی را به قوانین امروز جهان به هیچ عنوان نمی‌توان مقایسه کرد، اما وجود این قوانین، کمابیش چهار هزار سال پیشتر از امروز، در ذات خود دست‌آوردی بود بسیار ارزشمند و قابل تحسین، همچنین قابل یادآوری. ده فرمان یهودیت، هرچند هیچ وقت عملی نشده است، اما اگر تطبیق می‌شد و تطبیق شود، شاید اساسی برای بهترین و انسانی‌ترین قوانین بشری شناخته شود، همچنان آموزه‌های اخلاقی اسلامی. حساب‌های و کاغذسازی و... چینیان با دست‌آورد های امروز بشری قابل مقایسه نیستند، اما وجود و ارزش و تأثیر مثبت آن‌ها را در زندگی امروزی بشر شاید هیچ انسان بالغ و عاقلی نتواند منکر گردد. بسیاری از تمدن‌های کهن با همه کهن بودن شان وقتی امروز از آن‌ها مطلع می‌شویم، سبب حیرت ما می‌گردد - از نظر تاریخ، از نظر وسائلی که آن‌ها در اختیار داشتند و از نظر عقل و دانش انسان‌های آن روزگار و انسان‌های امروز.

صرف نظر از این، وقتی من از تمدن مسلمانان در دوران قرون وسطا صحبت می‌کنم، از تمدنی سخن می‌زنم که پلی بود برای عبور از تمدن سومر و چین و هند و مصر و یونان، که خود متأثر از این تمدن‌ها بود، به تمدن امروز غرب و غربیان؛ نه از تمدنی که از صفر شروع کرده باشد. هیچ تمدنی، به استثنای تمدن‌های بسیار ابتدائی چند تا کشاورزی که همراه با فامیل‌های خویش در کنار زمین‌های کشاورزی و جوی‌ها یا دریاها در خانه‌های گلی نوساخته خویش زندگی را آغاز نموده بودند، از صفر شروع نکرده اند!

چرا غربی‌ها پیش رفتند و مسلمانان عقب افتادند؟ اگر سیاست و طرز فکر حاکمان روشن بین و معقول جهان اسلام بدان سان که آن‌ها فکر می‌کردند و بودند، ادامه می‌یافت، بسیار احتمال داشت، که امروز مسلمانان هم صاحب علوم و فنون و زندگی و قوت و ثروت، مانند غربیان می‌بودند، اما جهان اسلام، نه از نظر سیاست و علم و تعقل یک دست بود، نه از نظر تفکر دینی و دوراندیشی و اخلاق؛ و نه از نظر صرفه‌جویی.

حکمرانان در بغداد همیشه یک سان فکر نمی‌کردند. مأمون که دارالحکمه را به پیروی از توصیه یک معتزلی سرشناس (نقل از صفحه ۱۸۲ تاریخ اسلام کمبریج) تأسیس کرد و آموزه‌های عقل‌پسندی را طی فرامینی مطرح نمود و از جماعت آزاداندیش شهر و کشور پشتیبانی می‌کرد و احمد حنبل را که مانع کارهای سودمندش می‌شد مجبور به گوشه‌نشینی کرد و احمد بن نصر خزاعی، یکی از سنت‌گرایان برجسته و جسور و متعصب را به دار کشید و سر او را در وسط شهر برای عبرت دیگران که مخالف سیاست‌های وی بودند هفته‌ها بر سر چوبه‌دار نگه داشت، همچنان معتصم، برادر مأمون، و واثق، مانند متوکل و معتز نبودند، که هم آزادی‌ها را محدود ساختند و هم اجحاف و زورگوئی و اخاذی و عیاشی و اسراف (نقطه‌مقابل حاکمان غربی که به نسبت حاکمان مسلمانان آن زمان به نهایت مقتصد بودند و این خصلت یکی از عوامل پیشرفت غربی‌ها بود، همان گونه که اسراف بیش از حد یکی از عوامل عقب افتادن مسلمانان شد) و جنگ بر سر قدرت را به حد اعلی رسانیدند، همراه با شورش‌های متعدد و مختلف، ظهور مجدد ملی‌گرایی و فرهنگ‌های محلی و بومی در هر گوشه خلافت و اعمال خود سرانه ترکان در درون و بیرون دربار‌ها و کشمکش و اختلاف میان فرقه‌های دینی مختلف به وجود نمی‌آمد، هیچ وقت موجبات ضعف مزید و بالاخره انحطاط امپراتوری فراهم نمی‌شد و به قول نویسندگان تاریخ اسلام کمبریج "فاتحان بیگانه" سر نمی‌رسیدند و صحیفه و منشور مندرس خلافت عباسیان را پاره نمی‌کردند.

دین با همه توصیه های اخلاقی و آیات متعددی پیرامون عقل گرایی و توجه به علم و قلم و آموزش و رحمت و گذشت، قویاً در دست روحانیت کند ذهن، منفی باف، ضد علم و قلم و آگاهی، و ضد تحقیق و تجسسی بود، که مردم گوش به حرف و چشم به دهن آن ها دوخته بودند، مانند مردمان ما در همین عصر و زمان!

تنها مأمون و معتصم و واثق نبودند، که به علم و دانائی و تغییر و تألیف و ترجمه و نوشتن و مناظره و پیشرفت و آبادی علاقه مندی نشان می دادند و برای سرکوب مخالفان علم و دانش و تفکر و اندیشه از هیچ کاری دریغ نمی نمودند. کسانی دیگر، به خصوص در دوران فاطمی ها در مصر و در سرزمین اسپانیای کنونی، و قرامطیان که دولتی کوچکی بر شالوده اشتراک و فرقه ئی در بحرین سازمان دادند [تاریخ اسلام کمبریج، ص. ۱۹۲- سدید] وجود داشتند، که گذشته از داشتن روحیه آزادمندی و تساهل، به ترویج هر چه بیشتر فرهنگ و هنر و علم تلاش می نمودند تا کشورهای شان را آباد و قوی و مردم شان را آرام و سعادت مند بسازند.

ناصر خسرو، با تفکر فلسفی عمیق خویش، یکی از شاگردان مکتب فاطمی های مصر بود، که کسانی از جنس ملایازی ها چند بار در کشور ما قصد قتلش را کردند، اما هر بار جان سالم به در برد! ناصر خسروی که پانزده سال زندگی اش را در دره یمگان، به گفته خود در زندان به سر برد - از ترس سیاف ها و ربانی ها و ملامر ها و مجددی ها و...

ارتباط دادن حتمی شخصیت و روان و تربیت انسان ها به خانواده و مکتب و پوهنتون، چنانچه شما تربیت ربانی را به الازهر مربوط می دانید، کاری منصفانه و علمی نیست. زیرا اگر یک نفر هم از یک خانواده و از یکی از چنین مراکز آموزشی با افکار متفاوت با دیگر شاگردان فارغ شوند، دلیل آن این است که آن خانواده و این مراکز ذهن و افکار بچه های آن خانواده و ذهن و افکار متعلمان و محصلان آن مراکز را همیشه و در هر حالتی و بدون استثناء آن گونه که می خواهند، نمی توانند شکل بدهند.

وقتی می بینیم مردانی باهوش و مستعدی، مانند "طه حسین" که با کتاب "فی الشعر الجاهلی" خود غوغای در مصر برپا نمود و برای دموکراتیزه کردن سیستم تعلیم و تربیت از هیچ کوششی خود داری نکرد، کسی که آموزش عصری را راه رسیدن به مدرنیته می دانست و...، یا "محمد مصطفی"، یا شیخ "مرصف" و یا "حامد ابو زید" که قرآن را با قرائت نقدی مورد مطالعه قرار می دهد، و کتاب های زیادی، از جمله "نقد گفتن دینی" را می نویسد، کسی که تفکرات لیبرالیستی روشنی در اندیشه هایش مشاهده می شود و...، مانند "الظواهری"، یا غار "بن لادن"، که فتوای قتل "ابوزید" را صادر کرده بود و سید قطب و سیاف و ربانی و... هم از الازهر فارغ شده اند، باید به این نتیجه برسیم، که آن چه در شکل گیری افکار انسان ها مؤثر است، گذشته از استعداد های خود شان، بیشتر واقعیت ها و فضای موجود در محیط زندگی و دوران کودکی و جوانی شان است، نه صد در صد آن چه در مدرسه و مکتب و... می آموزند.

از جمله رهبران مجاهدین و فعالان بلند پایه ملکی و نظامی آن ها تنها سه نفر شان، "ربانی و مجددی و سیاف"، فارغ الازهر هستند. "حکمتیار" و "گیلانی" و "یونس خالص" و مولوی "محمدی" و "مزاری" و "خلیلی" و "محقق" و ده ها نفر دیگر از رهبران و قوماندان های مجاهدین، به خصوص "احمد شاه مسعود"، که فارغ التحصیل الازهر نبودند و نیستند. هیچ کدام این ها، خواه آن هائی که از دیوبندی فارغ شده اند، خواه آن هائی که از حوزه های قم و مشهد اسناد به دست دارند، خواه کسانی که در مساجد خود کشور برای ملائی تربیت شده اند، یا آنانی که یک سال دو سالی در پوهنتون کابل درس خوانده اند، هیچ کدام در خشونت و درنده خوئی دست کمی از "ربانی" و "الظواهری" و "ملا عمر" و "حقانی" ندارند.

پوهنتون کابل را در نظر بگیرید. در همین پوهنتون "کارمل" و "کشمند" و "نجیب" و دیگر یاران شان هم درس خوانده اند و تربیت شده اند و کسانی مانند "پژواک" ها و "سلجوقی" ها و... هم تحصیل کرده های همین مرکز علمی هستند. اگر تأثیر مکتب و پوهنتون می بود، چرا این ها مانند افراد گروه دوم و افراد گروه اول نشدند؟

اشخاصی مانند "ربانی" نه ظرفیت تربیت خوب را داشتند و نه مستعد برای آموختن امور مفید و سازنده بودند. همان گونه که "مجددی" و "گیلانی" و هزاران سید و ملا و حضرت و شیخ و پاچا و تعویذ نویس و رمال و مداری و مفت خور دیگر ظرفیت این کار را نداشتند و ندارند و از چندین پشت به فریب مردم به نام اسلام و خدا و قرآن و پیامبر عادت نموده اند و زندگی خویش را با استفاده از نام دین چاق تر و فربه تر می ساختند و می سازند.

این ها (ربانی و امثالهم) هم از خوش باوری های مردم استفاده کردند و به نام پیشوایان دین و مذهب با یک خیز بلند خود را به مسند حاکمیت کشور رساندند و هر چه بد و بیراه و فسق و فجور و فساد و جنایتی که از دست شان بر می آمد به نام دین کردند و هنوز هم می کنند.

"غلام مجدد - سلیمان لایق" - را در نظر بگیرید که از یک فامیل به اصطلاح متدین و روحانی برخاسته است. آیا در پوهنتون کابل کدام پوهنحیی به نام کمونیسم یا آموزش مارکسیستی وجود داشت؟

بحث بر سر تحصیلات و پروفیسوری "ربانی" و "مجددی" و "سیاف" را بهتر است برای زمان دیگری بگذاریم؛ اکنون فرصت آن نیست!!!

من، شخصاً، دورانی را که "ابن رشد" در اندلس زندگی می کرد، یا آن زمانی را که "ناصر خسرو" به مصر رفت و با افکار مترقی و انسانی و فلسفی موجود در آن سرزمین مجهز گشت، و یا دوره هائی را که "مأمون" ها بر سر قدرت بودند و در نتیجه کار و تلاش و توجه این ها برجستگی سرزمین های اسلامی نسبت به سائر بلاد نمایان بود، دوران تمدن اسلامی می نامم، چون در آن دوران کسانی بودند، که نه تنها در مورد زنان مانند "ربانی" نظر منفی نداشتند و قوانینی سخت گیرانه و غیر انسانی در خصوص زنان وضع نمی کردند، بلکه عملاً به دفاع از زنان بر می خاستند و برای برابری، و رهائی زن از استبداد دینی و مردسالاری خشن و غیرانسانی مبارزه می کردند و می گفتند: «**آنها همیشه به بچه آوردن، بچه بزرگ کردن و بچه شیر دادن گماشته شده اند. رفتار با زنان به مثابه باری بر دوش مردان، یکی از دلایل فقر است.**» و می گفتند: «**هیچ حکمی در دین نیست که بگوید همه این عبارات ها را - منظور احکام دینی ست - باید به معنی تحت اللفظی شان تفسیر کرد.**» کسی هم مزاحم شان نمی شد - به عنوان نمونه ذکر شد! در مورد وجود آزادی و دموکراسی و حقوق برابر در جامعه یونان دوران افلاطون و ارسطو من با حفظ ملاحظاتی با جناب "بارز صاحب" موافق هستم. منکر تمدن یونان و روم، که بر شالوده تمدن های دیگر بنا یافته بود، هم نیستم، اما ستاره اقبال این دو تمدن به دلالتی مشابه به آن چه بسته و گریخته در مورد علل سقوط تمدن اسلامی گفته شد، فرو خفت. روحانیت مسیحی هم غیر از افکار "بطلیموس" و "ارسطو" در مورد خلقت و هستی و زمین و آسمان و چیز هائی مانند این ها، و آن چه در عهد عتیق و عهد جدید آمده بود، حرفی را قبول نداشت؛ و نه به کسی اجازه می داد تا چیزی غیر از آن چه کلیسا می گفت، بگوید. اما در شرق و غرب جهان اسلام، همان گونه که گفته شد، به تاسی از تعالیم دین و تماس با مردمان دیگر، که زمانی صاحب تمدن و فرهنگ غنی و قدیمی بودند، هم حاکمان روشن و هم مردمان دانشمند و علاقه مند به بهروزی انسان ها، از هر فرصتی که برای شان میسر می شد استفاده می کردند و به تحقیق و ترجمه و تألیف کتب می پرداختند و هر امر مادی و معنوی بهتری را از هر گوشه و کنار دنیا که به دست می آوردند، می آموختند و اقتباس می کردند تا این که تمدنی را به وجود آوردند؛ تمدنی که نتوانستند پایدار نگهش دارند!

در این گفته هم شکی وجود ندارد، که منشأ تمدن امروزی غرب یونان است. من منکر این حرف هم نیستم، منتها اگر مسلمانان وسیله انتقال آن نمی شدند، همان طور که خود اروپائیان اذعان می کنند، شاید قرن ها می گذشت تا این که غربی ها دو باره دنبال آن را بگیرند.

فکر می کنم در باب مسائلی از قبیل کشف موضوع حرکت در طبیعت، کلاً در باره یک سری حرف های علمی و فلسفی دیگر که در یونان و سائر بلاد قبل از به ظهور رسیدن اسلام وجود داشت و مسلمانان علاوه بر این که آن ها را از طریق ترجمه و تالیف احیاء نمودند و تا جایی که برای شان از نظر فهم و دانش و توانایی ذهنی مقدور بود بر آن ها چیز هائی هم افزودند، در نوشته های من چند باری یاد شده است.

اگر به آن نوشته ها یک بار دیگر مراجعه شود، شاید ضرورتی برای یاد آوری مجدد کار های فیلسوفان یونان، چه قبل از افلاطون و چه بعد از او، احساس نشود.

در نوشته های قبلی خویش، من پیرامون اندیشه های افلاطون و سائر فیلسوفان یونان، یا دانشمندان جهان اسلام صحبت نکرده ام. شاید نقل قولی از این یا آن فیلسوف یا محقق و مستشرق و مؤرخ شرقی یا غربی به عنوان یک سند درجائی آورده باشم، اما به جزئیات اندیشه های هیچ یک داخل نشده ام.

شکی نیست که هر کدام آن ها ضعف های خود را داشته اند، اما به عقیده من به سه دلیل احترام آن ها برای هر یک از ما لازم است؛ یکی، چون از جمله اولین اندیشمندان معتبر جهان بودند؛ دوم، تأثیر افکار و اندیشه های شان، مانند مشعلی ولو کم سو، سبب روشن شدن افکار نسل های بی شماری که بعد از آن ها به دنیا آمدند، شد؛ و سوم، راه درست و فلسفی اندیشیدن را به ما هم نشان دادند و هم باز کردند و یک سلسله قواعدی را در زمینه شعر، منطق، هنر استدلال، شیوه مناظره منسجم و چیز هائی مانند این ها وضع کردند که برخی امروز هم از اعتبار نسبی یا کامل برخوردار هستند. "پوپر"، یکی از سر سخت ترین مدافعان سیستم سرمایه داری، نه تنها با "مارکس" و سائر کمونیست ها و سوسیالیست ها سرسازش نداشت، که با "افلاطون" نیز، چون صاحب نظریات انسان گرایانه بود، نظر نیک نداشت. شیوه هائی که "افلاطون" برای تطبیق اندیشه هایش پیشنهاد می کرد، شاید ناقص یا دارای عیب بوده باشند، اما خود اندیشه در نفس خود علاوه بر این که هم انسانی بود و هم عادلانه، هیچ عیبی نداشت!

شاید "پوپر" فیلسوف خوبی باشد، اما از نظر من انسان خوبی نبود. می گوید سرمایه داری عیوبی دارد، اما با آن بهترین نظامی است که وجود دارد - نقل به معنی. این حرف چه مشکل میلیون ها انسان محروم و مستمند را در دنیای بی انصاف ما حل می کند؟ من به عنوان یک انسان دردمندی که آرزوی رفع تمام مشکلات نوع بشر را در سر دارم و می خواهم انسان از شر انسانی رهایی یابد، از او به عنوان یک فیلسوف و مرد صاحب اندیشه انتظار داشتم نظامی را معرفی کند، حتی اگر امروز قابل دسترسی نباشد، که در آن هیچ عیبی وجود نداشته باشد. نظامی که اگر انسان های فردا صاحب احساس و عقل و منطق شدند، آن را به مثابه یک نظام انسانی و معقول به وجود بیاورند و از آن دفاع کنند. "افلاطون" همین جرأت را داشت، همچنان همین مسؤلیت را در برابر انسان های دوران خود و انسان های دوره های بعد از خود احساس نمود، که آن چه را در کله داشت به مثابه یک راه حل نهائی برای مشکل جامعه بشری به زبان بیاورد.

از این نقطه نظر "افلاطون" می تواند صد بار نسبت به انسان هائی مانند "پوپر" بهتر و شریف تر باشند. همان شهر ناکجا آباد او تجلی آرمان های او بود، که سخت انسانی می نمود!

جامعه باز؛ حرفی خوبی است، اما وقتی در افغانستان به نام جامعه باز دزدانی مانند "عبدالله" و "غنی" و "کرزی" و "نور" و "شیرزی" و صد ها تای دیگر با زد و بند و فریب و فساد و تقلب خود را بر مردم تحمیل می کنند؛ یا در

امریکا اشخاصی مانند "ترمپ" با شیوه هائی نادرست و معیوب، بعضاً به حمایت قوانین ساخت غول های سرمایه روی کار می آیند، چنین جامعه ای چه به درد انسان های ستمکشیده و محروم و مستمند خواهد خورد؟ کجای این سیستم قابل تعریف و قابل دفاع است. این جامعه، مانند افغانستان، نمونه کوچک آن، آن گونه که با چشم سر می بینیم، تنها جامعه دزدان است، نه جامعه عادلانه و انسان های شریف!

من یکی که به هیچ صورت جامعه بازی که در آن فساد و سوءاستفاده و بی عدالتی و بهره کشی و ترویج فحشاء و مواد مخدر و دزدی و قاچاق و تقلب و کلاه برداری و تفاوت های نجومی در سرمایه ها وجود داشته باشد، نیستم. جامعه باز توأم با عدالت اجتماعی و حقوقی، و دموکراسی واقعی؛ چرا!

"پوپر" به اندازه ای امریکا زده است، که حتی انداختن بمب ها به روی شهر های ناکازاکی و هیروشیما توسط امریکا، یکی از فجیع ترین اعمال در تاریخ بشریت، را نیز برای این که این عمل امریکا را تیرئه نموده باشد، با بافتن سفسطه به گردن "هیتلر" می اندازد.

"هیتلر" جنایات بی شماری مرتکب شد. جنایاتی که او مرتکب شد به تنهای کافی است که وی را جنایت پیشه ترین انسان در روی زمین قلمداد کنیم، اما نسبت دادن استفاده از بمب اتم، آنها در آخرین روزهای جنگ جهانی دوم که المانی ها در حال عقب نشینی بودند و جنگ هم در اروپا و هم در آسیا به نفع امریکا و روس و انگلستان و فرانسه به پایان می رسید، یکی از ناشائسته ترین موضع گیری های "پوپر" علیه حقیقت، واقعیت و تاریخ است.

کارهای فکری "پوپر" برای کسانی که قبلاً تصمیم گرفته اند کار های فکری وی را به عنوان والاترین کار های فکری معرفی کنند، یا قبلاً تصمیم گرفته اند از سرمایه و سرمایه داری به هر شکلی که شده است دفاع کنند، شاید هیچ عیبی نداشته باشد، اما برای کسانی که تنها در فکر آزادی، حقوق برابر و عدالت اجتماعی واقعی و رفاه عمومی و رسیدن به صلح دائمی هستند، نه در فکر آزادی، حقوق برابر و عدالت اجتماعی لفظی، و یا در فکر یک کشور خاص با همه شرارت هایش، ارزش یک توت را هم ندارد! "پوپر" مدافع سرمایه داری است و جهان سرمایه با امکانات وسیع تبلیغاتی که داشت و دارد او را مشهور ساخت. در غیر آن چیزی نداشت، که از آن برای تغییر جهان به سوی خوشبختی همگانی استفاده کرد.

من، شخصاً، به دموکراسی و عدالت و آزادی و حقوق برابر تمام انسان ها عمیقاً باور دارم و با تمام قوت از آن دفاع می کنم. ولی هیچ وقت برای دفاع از آزادی و دموکراسی و عدالت و حقوق برابری که کسانی آن را فقط من حیث روپوشی برای رسیدن به مقاصد سودجویانه و غیر انسانی خویش به کار برده اند و به کار می برند، نه در قلم، نه به زبان و نه در عمل بر خواهم آمد!

در باب حجم جنایات جنایت کاران دیروز و امروز، نظر من این است که هر عمل خوب و بد از ذهن انسان ها منشاء می گیرد.

پاکستان که دارای ذهن شرافکن و جنگ طلب است، اگر فرصتی به دست آورد، نه تنها افغانستان را به کلی نابود می کند، که هند را هم از نقشه جهان محو خواهد کرد؛ چون ذهن مردار و کثیف دارد. در برابر آن هند است، که از بسا نگاه ها دو تا سه برابر نیرو های نظامی پاکستان قدرت دارد، اما چون ذهنیت جنگ طلبانه ندارد، کوشش نمی کند کاری کند، که به جنگ و کشتار انسان ها منتج گردد.

قتل های گوناگونی که به وسیله انسان های شریر و آشوبگر، انسان های جنایت پیشه و جاهل به نام انتحاری و ... در کشور ما صورت می گیرد، به وسیله تفنگ و تفنگچه و بمب دستی و بمب های انتحاری و ماشیندار و هوا و ...، که

اشیای بی جانی هستند، صورت نمی گیرد. عامل همه این کشتار ها انسان ها هستند؛ انسان هائی که این همه آلات کشنده را به کار می برند، جناب "بارز صاحب"!  
طیاره ای که برای نابود ساختن شهر های ناکازاکی و هیروشیما به پرواز در آمد، توسط انسان ها به پرواز درآورده شد. امر فرو ریختن بمب ها نیز توسط انسان ها صادر شد!! و...  
امید است فرصتی دست دهد تا به آرامی به سیر دقیقی در کوچه ها و پس کوچه های کلمات و جمله های بالا بپردازید.  
شاید همه سوالات را پاسخ نگویند، اما بی هیچ هم نخواهند بود!  
سلامتی تان را آرزو می کنم.

۲۰۱۷/۰۲/۱۱